13911027

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۷/۱۰/۹۱

بحث تزاحم

خارج اصول استاد شبیری

**استاد:** بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد فرق بین تزاحم و تعارض بود. در واقع ما می‌خواهیم بگوییم که آیا تزاحم از مصادیق تعارض هست و تنافی موجود در باب تزاحم سبب می‌شود که بین دو دلیل تعارض ایجاد بشود یا ایجاد نشود. مرحوم نایینی اینجا فرموده بودند که تزاحم تنافی‌اش در مرحلۀ فعلیت و در مرحلۀ مجعول هست ولی تعارض در مرحلۀ جعل و تشریع هست. یک توضیح مختصری اصل این مطلب را بدهم، بین مقام جعل و مقام مجعول فرق به این معنا نیست که شارع یک چیزی به نام مقام جعل اعتبار کرده باشد، یک چیزی به نام مقام مجعول، مقام مجعول یک اعتباری هست ناشی از جعل، و دو اعتبار شارع نمی‌کند. حالا تحلیلش بماند من تحلیل عمیقش را نمی‌خواهم وارد بشوم. بنابراین اگر ما بگوییم تنافی در عالم مجعول است یعنی این، یعنی به گونه‌ای جعل‌ها صورت گرفته که نمی‌تواند هر دو مجعول با همدیگر فعلی بشود، یعنی انقذ الغریق، انقذ هذا الغریق و انقذ ذاک الغریق مثلا. حالا چه به یک دلیل باشد چه به دو دلیل باشد، آنش خیلی مهم نیست. جعلشان به گونه‌ای هست که هر دو دلیل با هم نمی‌توانند فعلی بشوند.موضوعاتشان با همدیگر امکان تحقق ندارد که هر دوشان فعلی بشود، وقتی هر دو فعلی شد محال باشد، نه، اگر این فعلی باشد آن فعلی نیست، اگر آن فعلی باشد این فعلی نیست. بنابراین اگر ما می‌گوییم تنافی در مقام مجعول است یعنی اینکه نمی‌شود هر دو حکم موضوعشان با هم تحقق پیدا کند. پس بنابراین مشکلی جعل کردنشان

**شاگرد:** موضوعشان یا خود حکم؟

**استاد:** حکم برای اینکه فعلی بشود باید موضوعشان تحقق پیدا کند خارجیت پیدا بکند تا فعلی بشود. فعلی شدن چیزی نیست جز فعلیت

**شاگرد:** خارجیت موضوع است

**استاد:** حالا همین را داریم بحث می‌کنیم. مرحوم نایینی اینجور می‌فرمودند، می‌فرمودند که شخصی که دو تا غریق اگر باشد، اگر یکی‌اش را نجات داد با وجود نجات دادن یکی قدرت بر انجام دیگری ندارد، و چون قدرت موضوع تکلیف هست بنابراین نمی‌شود تکلیف نسبت به تکلیف دوم هم فعلی شود. عرض کردیم آقای صدر اینجا اینجوری تعبیر می‌کنند حالا عین تعبیر ایشان را از، این بحث تزاحم را در بحث تعادل و تراجیح آقای هاشمی آمده ولی در بحث تعادل و تراجیح آقای حائری نیست علی القاعده در بحث اجتماع امر و نهی آنجاها باید بحث کرده باشند. آن قسمت اجتماع امر و نهی بحث آقای حائری چاپ نشده، یعنی شاید هم چاپ شده من ندیدمش، به نظرم چاپ شده ولی در کتابخانه نبود، آن قسمت را ندیدم، این است که چیزی که نقل می‌کنم از چیز آقای هاشمی نقل می‌کنم. در تقریر آقای هاشمی بحث اینجوری مطرح شده، اینکه شما می‌گویید موضوع هر دو تکلیف فعلی نیست آیا قدرتی که عقل شرط فعلیت تکلیف می‌داند و در موضوع تکلیف اخذ می‌کند قدرت حدوثی و بقایی است؟ یا خصوص قدرت حدوثی است؟ اگر قدرت حدوثا و بقاءً باشد خب این مشکل این هست، مانعی ندارد، ولی اوّلا عقلا قدرت حدوثی و بقایی را شرط نمی‌داند؟ ثانیا یک معذوری اینجا وجود دارد که خود شما هم نمی‌توانید ملتزم بهش بشوید و آن این است که اگر لازمۀ این مطلب این هست که اگر شخصی به ضدی که واجب هست نپرداخته، یک ضدی که اصلا وجوب هم ندارد، به جای اینکه انقاذ غریق بکند رفت سینما، خب با رفتن سینما که نمی‌شود انقاذ غریق کرد، باید بگویید که همزمان رفتن سینما انقاذ غریق امکان‌پذیر نیست. بنابراین این کشف می‌کند که آن چیزی که شرط تکلیف هست قدرت حدوثی است و قدرت در آن اوّل هست و در آن اوّل هم نسبت به انقاذ غریق اوّل شخص قدرت دارد هم نسبت به انقاذ غریق دوم. این تقریبی هست که در کلام مرحوم آقای صدر بنابر تقریر آقای هاشمی آمده است.

**شاگرد:** نشان می‌دهد نقض این است که فقط یعنی اگر که شخص بخواهد این بقایی قدرت ندارد؟

**استاد:** می‌گوید بقاءً قدرت نداشته باشد، همین مقدار که حدوثا قدرت داشته باشد این کافی هست و تکلیف فعلیت پیدا می‌کند و هر دو تکلیف وقتی فعلی شد بنابراین موضوع هر دو تکلیف موجود است.

**شاگرد:** نه به خاطر اشتغال به کار دیگری اصلا خودش قدرتش را از دست می‌دهد ایشان باز هم می‌خواهد بگوید فعلی.

**استاد:** نه معلوم نیست آن را بخواهند بگویند، نه اگر شخصی به خاطر اینکه من تعجیز کردم، من خودم قدرتم را از خودم سلب کردم

**شاگرد:** آخر لازمه‌اش

**استاد:** نه، من، حالا من اگر، حالا اینهایش را ایشان به هر حال توضیح نداده که این چجوری قدرت. ما عرض کردیم که تکلیف برای باعثیت و زاجریت هست. و قدرت هم حدوثا شرط حدوث تکلیف هست، هم بقاءً شرط بقاء تکلیف هست. و دو مطلب از همدیگر باید تفکیک بشود، یکی جواز عقوبت و یکی تکلیف بقای تکلیف. جواز عقوبت متوقف بر قدرت نیست، ممکن است گاهی اوقات قدرت بر انسان سلب بشود ولی جواز عقوبت باشد به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بنهی السابق السابق، ولی این معنایش این نیست که تکلیف باقی هست، تکلیف به معنای باعثیت و زاجریت هست و تکلیف بقائش مقدور نیست و تفکیک بین مرحلۀ فعلیت و فاعلیتی که در کلام مرحوم آقای صدر وجود دارد که احتمالا هم اینجا روی همان مبنا می‌خواهند مشی کنند معقول نیست، این توضیحی بود که در جلسۀ قبل دادیم. پس از این راه نمی‌شود بحث را حل کرد. بحث عمده این هست که در تقریب مرحوم نایینی بین دو چیز خلط شده، بین اینکه انسان قدرت بر انجام ضد دوم با فرض انجام ضد اوّل داشته باشد، و در کنار ضد اوّل داشته باشد یا در همان حالی که دارد ضد اوّل را انجام می‌دهد آیا قدرت بر ضد دوم دارد یا ندارد؟ ببینید یک موقعی بحث سر این است که آیا مکلف به جمع بین دو تکلیف قدرت دارد یا ندارد؟ خب شکی نیست که من نمی‌توانم هر دو را نجات بدهم. ولی این شرط تکلیف نیست. شرط تکلیف این نیست که من بتوانم هم این غریق را نجات بدهم هم این غریق را نجات بدهم، نه من به یکی از اینها بیشتر قدرت ندارم ولی توجه بفرمایید هم به این قدرت دارم هم به این قدرت دارم. در جایی که در ظرفی که من دارم یک ضد را انجام می‌دهم در همین حال هم به انجام ضد دیگر قدرت دارم، ولی به انجام تکی‌اش، انفرادی‌اش، نه به انجام دیگری به عنوان یکی از دو تا، به جمع قدرت ندارم، و شرط تکلیف هم این نیست که به تکلیف به علاوۀ شیء آخر قدرت داشته باشد. من باید به متعلق تکلیف قدرت داشته باشم، هرچند به انجام تکلیف به همراه یک تکلیف دیگر قدرت نداشته باشم.

**شاگرد:** یعنی حاج آقا در واقع می‌خواهید بگویید شرط فعلیت دو تکلیف قدرت بر جمع بین آن دو تا نیست؟

**استاد:** بله، شرط جمع بین دو تکلیف اینکه دو تکلیف هر دو بخواهند فعلی بشوند شرطش این نیست که قدرت داشته باشیم به انجام مجموع الامرین، به تک تک اینها وقتی قدرت داشته باشیم هر دو تکلیف فعلی می‌شود. آن که عقل حکم می‌کند بیشتر از این آن هم حکم نمی‌کند. اینجا یک تعبیری در کلام مرحوم آقای صدر وجود دارد می‌خواهم این تعبیر را دقت بفرمایید، ایشان می‌گوید که قدرت به جامع دو تکلیف تعلق گرفته و به تک تک این موارد به نحو تعیینی انسان قدرت ندارد. و بعد کبرویا ایشان می‌گویند که ولی همین مقدار که قدرت به جامع بین مکلف و غیر مکلف داشته باشد کفایت می‌کند. ما بحث کبروی‌اش را نمی‌خواهیم بکنیم که آیا قدرت به جامع کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند، آن خیلی مهم نیست. بحث این است که صغرویا قدرت به شخص تکلیف تعلق گرفته، متعلق تکلیف. ولی به نحوی که این تکلیف در جایی که تکلیف دیگر را انجام می‌دهی یعنی به جمع بین این دو تا، به تعبیر دیگر فرق است، حالا اینجور تعبیر بکنم، فرق است بین اینکه آن تکلیف، اشتغال به تکلیف دیگر را قید قرار بدهیم یا ظرف قرار بدهیم. یعنی در ظرفی که من دارم تکلیف دیگر را هم انجام می‌دهم در همین حال هم به این قدرت دارم. ولی نه بالقید، یعنی مقیدا به این، منضما به این، در ظرفی که تکلیف دیگر را انجام می‌دهم قدرت به تکلیف اوّل دارم به این نحو که بدلش بکنم که آن را رها بکنم. نه به اینکه آن را هم حفظ بکنم این را هم تکلیف اوّل را هم بخواهم انجام بدهم. ولی این شرط نیست، شرط فعلیت دو تکلیف قدرت بر جمع متعلقاتشان نیست، قدرت بر تک تکشان کافی هست و این قدرت هم موجود هست.

**شاگرد:** پس تکلیف چه شکلی می‌شود؟ آن وقت تکلیف به چی تعلق می‌گیرد؟

**استاد:** بنابراین هر دو فعلی معارضند البته، چون من نمی‌توانم، بحث سر این هست که شارع که نمی‌تواند من را.

**شاگرد:** به احدین؟

**استاد:** نه به تک تک اینها، تکلیف می‌گوید این را انجام بده، آن هم می‌گوید این را انجام بده.

**شاگرد:** بالفعل که نمی‌شود.

**استاد:** نه محال است، بحث سر محال بودنش نیست، بحث سر این هست که آن چیزی که عق حکم می‌کند به عنوان موضوع تکلیف قدرت بر چیست؟ بحث این هست که نفس قدرتی که در موضوع تکلیف شما اخذ می‌کنید این قدرت اقتضاء نمی‌کند که این در هر دو تکلیف موجود است. با قید قدرت مشکل عدم امکان دو تکلیف را شما نمی‌توانید حل کنید.

**شاگرد:** جهت تکلیف را دارید چیز می‌کنید؟ تکلیف صحیح است

**استاد:** بحث سر این هست که یک قیدی عقلا در تکلیف وجود دارد، آن قید قید قدرت است. آیا این قید قدرت کافی هست برای اینکه موارد تزاحم را از تعارض خارج کند؟ آیا به مجرد آن قید مشکل تعارض داشتن دو دلیل برطرف می‌شود؟ مشکل جمع تکلیف بما یطاق حل می‌شود؟ یا نه؟ مرحوم نایینی می‌خواهد بگوید نه این مشکل حل می‌شود. بحث ما این هست که آن قدرتی که عقل حکم می‌کند قدرت بر نفس متعلق تکلیف است، ما هم به ضد اوّل قدرت داریم هم به ضد دوم. به هر دو قدرت داریم.

**شاگرد:** می‌خواهید بفرمایید که طبق این چیز آن در چی قرار می‌گیرد؟

**استاد:** پس بنابراین نتیجه‌اش این هست که بیان مرحوم نایینی برای حل مشکل تزاحم و اخراج موارد تزاحم از موارد تعارض کافی است. مرحوم نایینی می‌خواستند بفرمایند که نه همان قید عقلی قدرت تکوینی که عقل حکم می‌کند همان مقدار کافی است برای اینکه هر دو تکلیف موضوعش فعلی نشود. بحث نه موضوعش فعلیت دارد، باید حکمش فعلی بشود و نمی‌شود حکم فعلی بشود. بحث مشکل این نمی‌شود حکم فعلی بشود پس بنابراین به مرحلۀ جعل سرایت می‌کند یعنی در واقع اگر شما با عدم فعلیت دو موضوع حکم تزاحم را توجیه کردید تنافی در مقام فعلیت به مقام جعل سرایت نمی‌کند، چون تنافی ندارند، هر دو که فعلی نشدند، باعثیت و زاجریت دو تکلیف در فرض تحقق موضوعش است، تکلیف اگر موضوعش تحقق پیدا کرد باعثیت دارد، وقتی نسبت به یکی‌شان باعثیت ندارد خب

**شاگرد:** کلام مرحوم نایینی اصلا از هیچ وقت این دو تا فعلیت نمی‌شود پس ما برای چی مرجحات باب تزاحم می‌خواهیم؟ چون اصلا من داعویت دو داعویت وجود ندارد که من

**استاد:** حالا بحث این است چون ملاک وجود دارد

**شاگرد:** مگر اینکه بگویند این مرجحات برای تشخیص این است که کدام یک الآن داعویت دارد؟

**استاد:** بله همین است، ولی بحث این هست که این تحلیلی که ایشان دارد آن اشکال اوّل نقضی که وجود داشت این تحلیل لازمه‌اش این است که هر کدام انسان اختیار کرد آن یکی‌اش از فعلیت بیفتد، آن مشکل نقضی که آقای صدر هم اشاره می‌کند نکتۀ مهمی است، لازمۀ حرف این است که هر کدام چیز کردید آن فعلی بشود.

**شاگرد:** خب ایشان می‌تواند ملتزم بشود. بگوید که بله شما رفتید سینما آن یکی ساقط شد، چون دیگر نمی‌تواند ولی ماقبل است اینها

**استاد:** چرا؟ به چه دلیل؟

**شاگرد:** چون که به خاطر سوء اختیار

**استاد:** نه سوء اختیار نیست، کاری کرده که موضوعش فعلی نشود. تکلیف به عهده‌اش نیاید.

**شاگرد:** یعنی قبل از این اختیار که قدرت داشت

**استاد:** نه قبل از آن اختیار بحث همان است نمی‌دانم قدرت حدوثی و بقایی و آن بحث‌هایی که آنجا هست پیش می‌آید.

**شاگرد:** حاج آقا مبنای آقای نایینی کلا در بحث جزم یک مبنایی خاصی دارند که همۀ اینها جزو توابع آن محسوب می‌شود. در بحث واجب مشروط و معلق و اینها که چیز خاصی نیست.

**استاد:** نه مبنای خاص چیزی ندارند، نه تحلیل یک چیز هست، اصطلاحی در واقع جعل کردند. آن بحث این است که جعل یعنی اعتبار قضیۀ تعلیقیه، یک قضیۀ کلیه، یک قضیۀ تعلیقیه، به این می‌گویند جعل. وقتی شرطش فعلیت پیدا کرد می‌گویند مقام مجعول. این اصطلاح است و الا چیز خاصی اینجا در این بحث تأثیر خاصی آن ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد آقای روحانی اینجا بحث مرحوم نایینی را که مطرح می‌فرمایند، بحث آقای نایینی را آقای روحانی در دو جا مطرح کردند، یکی در جلد سوم منتقی الاصول در بحث اجتماع امر و نهی، که مفصل است بحث تفصیلی‌اش آنجاست. بحث کوتاه‌ترش هم در بحث تعادل و تراجیح هست. با همدیگر هم متفاوت است نحوۀ بحث‌ها هم نحوۀ تقریری که نسبت به کلام مرحوم نایینی عرضه کردند، هم نحوۀ انتقاداتی که دارند متفاوت است. من حالا بحث را روی آن جلد سوم بحث را دنبال می‌کنم، بحث‌هایی که کردیم نکاتی که ایشان در جلد هفتم هم متعرض شدند روشن می‌شود که ناتمامی‌اش من نمی‌خواهم وارد آن تفصیل بحث جلد هفتم ایشان بشوم. اما بحثی که در جلد سوم ایشان مطرح کردند، ایشان می‌فرمایند که اصل فرمایش مرحوم نایینی که می‌گویند تنافی در تزاحم به مرحلۀ جعل و تشریع سرایت نمی‌کند مبتنی بر یک مقدمه است، آن این است که هیچ تکلیفی نمی‌تواند ناظر به حفظ موضوع باشد، چون اصل بحث این بود دیگر، که مرحوم نایینی فرموده بودند قدرت موضوع تکلیف هست و تکلیف نسبت به اینکه شما قدرت را حفظ کن یا حفظ نکن نظری ندارد، پس بنابراین اگر شما قدرتتان را حفظ نکردید از ناحیۀ تکلیف مشکلی ندارید، چون تکلیف نمی‌گوید موضوع را حفظ بکن یا حفظ نکن. یک کسی که مسافر هست اگر مسافرتش را تبدیل کرد به حضور این نسبت به امر من کان مسافرا وجب علیه القصر اصراری نکرده، یک کسی که حاضر بود خودش را داخل در موضوع سفر کرد از موضوع حضر انداخت نسبت به دلیل من کان حاضرا وجب علیه التمام عصیان نکرده، چون ناظر به این نیست که شما باید حضور داشته باشید یا نداشته باشید، دلیل من کان حاضرا وجب علیه التمام. همچنین دلیل من کان مسافرا وجب علیه القصر نسبت به موضوعش که سفر هست کاری ندارد، پس بنابراین حدوثا و بقاءً، ممکن است شخص اوّل وقت حاضر باشد وسط وقت مسافر بشود. اوّل وقت مسافر باشد وسط وقت حاضر بشود، تکلیفش تغییر می‌کند، آن تکلیفی که قبلا داشته از بین می‌رود. ولی این از بین رفتن تکلیف عصیان نیست، آن چیزی عصیان هست که با حفظ موضوع من نخواهم تکلیف را امتثال کنم، ولی کاری کنم که موضوع تکلیف موجود نباشد آن مشکلی ندارد. این اصل فرمایش مرحوم نایینی بود. ایشان می‌گویند که این مقدمه که تکلیف نظر به حفظ موضوع ندارد ما آن را قبول نداریم، کی می‌گوید تکلیف نظر به حفظ موضوع ندارد؟ این آیه‌ای نازل شده؟ روایتی در این مورد وارد شده؟

**شاگرد:** این؟

**استاد:** آقای روحانی. نه تکلیف گاهی اوقات می‌تواند ناظر به حفظ موضوع باشد بعد مثال می‌زنند می‌گویند که به دو بیان این را بیان می‌کنند. یکی اینکه شما ببینید کسی که آب دارد، باید باهاش وضو بگیرد، آب موضوع وجوب وضو هست، ولی این تکلیف اجازه نمی‌دهد شما آبش را بریزید، حفظ موضوع وجوب وضو که ماء هست از خود همین تکلیف استفاده می‌شود. این یک مطلب.

حالا اگر هم به طور کلی اینکه تکلیف نظر به حفظ موضوع ندارد را بپذیریم،

**شاگرد:** بیان دوم است؟

**استاد:** آره بیان دوم است. اگر اصلش را بپذیریم که تکلیف نمی‌تواند نظر داشته باشد به حفظ موضوع ما نحن فیه یک خصوصیتی دارد، موضوع اگر از سنخ قدرت باشد آن تکلیف ناظر به حفظ موضوع هست. ولی از سنخ قدرت نباشد نه، بیان ایشان این هست می‌گوید ببینید تکلیف مکلف را به طرف متعلق دعوت می‌کند. یعنی چی دعوت می‌کند؟ یعنی می‌گوید تو قدرت را صرف من کن، و با فرض اینجا اینکه اینجا یک قدرت بیشتر ندارد یک روایت مثلا داریم صلِّ، یک روایت داریم انقذ الغریق، روایت صلِّ می‌گوید قدرتت را صرف صلاة کن، یعنی لازمه‌اش این هست که قدرت را باید حفظ کنی تا آن را صرف صلاة بکنی. انقاذ غریق هم می‌گوید قدرتت را صرف من بکن، پس هر دو تکلیف اقتضاء می‌کنند شما قدرتتان را حفظ کنید تا آن قدرتی را که حفظ کردید صرف آن تکلیف کنید. پس اینجور نیست که شما می‌فرمایید تکلیف نمی‌تواند حافظ موضوع باشد، این مطلب درست نیست. اما این بیان مرحوم آقای روحانی بیان ناتمامی است.

**شاگرد:** دومی هم؟

**استاد:** هیچیک از دو بیان اصلا، بحث اینکه تکلیف نمی‌تواند حافظ موضوع باشد یک برهان روشن عقلی دارد، بحث آیه و روایت نمی‌خواهد که شما دنبال آیه و روایت هستید. توضیح ذلک اینکه موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی که اینجا بحث ما روی آن اصطلاح هست یعنی چی؟ یعنی آن چیزی که مقدرة الوجود وجود فرض شده، و تکلیف بر فرض وجود او دارد اعتبار می‌شود. اگر ما فرض کردیم می‌گوید اگر این موضوع موجود بود این کار را انجام بده، با فرض وجود موضوع وقتی باعثیت بر فرض وجود موضوع هست، اگر بر فرض وجود موضوع می‌خواهید بگویید که تکلیف می‌خواهد بگوید این موضوع را موجود کن، بر فرض وجود موضوع که تحصیل حاصل است، می‌گوید این موضوع را معدوم کن، اجتماع ضدین است، هم موجود باشد موضوع هم معدوم باشد، چون فرض این هست که تکلیف موضوع را درش مقدرة الوجود گرفتیم، شما موضوع را درست تحلیل بکنید چی است، مرحوم نایینی موضوع را چی می‌گوید؟ می‌گوید اگر این شیء تحقق پیدا کرد من دارم هُلت می‌دهم، من دارم تحریکت می‌کنم.

**شاگرد:** ایشان می‌گویند حافظ یعنی مقدرة الوجود را می‌گوید حالا که وجود دارد، حالا حفظش کن.

**استاد:** نمی‌شود نه، صبر کنید. اگر بقای تکلیف حالا این را من در مثال چیز تطبیق می‌کنم تا بعد ببینیم. اگر یک شیءای ببینید گاهی اوقات موضوع یک تکلیف یک شیءای هست به وجوده الحدوثی، گاهی اوقات موضوع تکلیف یعنی موضوع بقای تکلیف بقای آن موضوع است، گاهی اوقات بقای تکلیف به حدوث شیء است. یک موقعی ما می‌گوییم که اگر کسی معلم شما شد شما باید بهش احترام بگذارید ولو دیگر معلم شما نباشد، یک موقع است. یک موقع هست می‌گوید نه مادام کونه معلما شما احترامش لازم هست، مادامی است. اگر جایی موضوع موضوع مادامی بود، تکلیف بر فرض اینکه این شیء علی الدوام موجود بود تکلیف هست. پس در هر زمان باید در آن زمان موضوع موجود باشد، وقتی موضوع موجود فرض شده دیگر امر به ایجادش، تحریک به ایجادش معنا ندارد، اگر نه موضوع حدوثش موضوع باشد این حدوث تحقق پیدا کرده، الواقع که لا ینقرب اما وقع علیه، تحقق پیدا کرده، دوباره هم که نمی‌تواند تحقق پیدا کند، آن که بحث هست این هست که بقای موضوع یا عدم بقای موضوع تکلیف بهش ناظر هست یا ناظر نیست، بقای موضوع که اصلا موضوع نبوده، آن حصۀ حدوثی موضوع وجود حدوثی‌اش موضوع بوده، آن هم که موجود هست، و آن چیزی که شما می‌گویید تکلیف او را حافظش هست آن وجود بقایی‌اش، اصلا وجود بقایی‌اش اصلا موضوع نبوده، پس بنابراین اینها ربطی به این بحث ندارد، اجازه بدهید در مثال هم تطبیق بکنم، ببینید این مثال آبی که ایشان مثال زدند، مثال آب وضو، یک موقعی شما می‌گویید که اصلا وضو، اصلا در این مثال آب وضو، اینکه آب را ایشان مثال فرض کرده این درست نیست، آب به موضوع تکلیف نیست، واجد الماء بالفعل هم موضوعش نیست، نه اینکه کسی که آب داشته باشد این باید تیمم کند، نه، اگر بنابر آن چیزی که آقایان از روایات استفاده کردند، می‌گویند که اگر شخصی آب هم نداشته باشد بتواند آب ایجاد کند این باید آب را ایجاد کند، این یک مرحله. فرض کنید برف هست، آن تکلیف اولا مطلق هست، برف آن وجدان به معنای قدرت بر آب هست نه اینکه بالفعل آب در خارج وجود داشته باشد، وجدان ماء می‌خواهند بگویند که مراد قدرت بر آب هست نه تحقق خارجی، بنابراین اگر من قدرت داشته باشم بر ایجاد آب به اینکه برف را آب کنم، به اینکه آب گل آلود را تسویه کنم،

**شاگرد:** ؟؟؟ با یک پولی

**استاد:** حالا آن که موجود است به یک معنا، حالا آنجایی که اصلا آب موجود نیست ولی می‌توانم موجودش کنم این حالا تکلیف واجب است. این یک مرحله که اصلا آب موضوع نیست، قدرت بر موضوع هست و اینجاهم قدرت بر آب وجود دارد. ولی بحث یک نکتۀ دیگر است، آن این است که ببینید یک بحث این هست که آن چیزی که من برایم وضو واجب است چیزی که وضو را به گردن من واجب می‌کند، حالا فرض کردیم آب جزء موضوع است، وجود حدوثی آب جزء موضوع هست یا بقای آب هم جزء موضوع برای تکلیف هست، اینها می‌خواهند بگویند ممکن است شخص بگوید که همین مقدار که شخص حدوثا آب در اختیار داشته باشد این مکلف هست اینجور نیست که شارع گفته باشد اگر آب داشتی و آبت هم باقی بود تو باید تیمم کنی، اگر اینجور بود که اگر آب داشتی تو مکلف به وضو گرفتن می‌شوی. نه ما می‌گوییم اگر آب داشتی شما مکلف هستید بعد از این، یعنی آن چیزی که مقدرة الوجود فرض شده است حدوث الماء است، نه بقای ما. بنابراین شخصی که الآن آب دارد تکلیف آینده به وضو گرفتن در حقش فعلی می‌شود. همین الآن تکلیف آینده به وضو گرفتن فعلی می‌شود، بنابراین حق ندارد آن تکلیفی که در آینده فعلی شده به نحو واجب معلق است، یعنی همین الآن شما مکلف، فرض کنید قبل از وقت مثلا اگر ما گفتیم که آب قبل از وقت هم کافی است، حالا آن دیگر در ادله‌اش چجوری اخذ شده، می‌گوید شما الآن مکلف هستید به وضو گرفتن که ۵ ساعت بعد تحقق می‌بخشید چون الآن آب دارید، الآن مکلف هستید وضو بگیرد ۵ ساعت بعد، و الآن قدرت هم دارید، این نکته را هم توجه بفرمایید، دو بحث بنیاد با همدیگر خلط بشود، یکی اینکه بعد از اینکه آب ریخته شد آیا بعد از این من تکلیف دارم الآن وضو بگیرم یا تکلیف ندارم؟ معلوم است تکلیف ندارم، آب نیست که من وضو بگیرم. بحث این نیست، بحث این است که قبل از آب ریختن الآن تکلیف آینده نسبت به وضو گرفتن هست یا نیست؟ بحث این است تکلیف آینده نسبت به وضو گرفتن همین الآن بالفعل موجود است، و چون بالفعل موجود است اجازه نمی‌دهد آب را شما بریزید.

**شاگرد:** یعنی واجب استقبالی

**استاد:** واجب استقبالی است و وجوب فعلی است، همین الآن شما مکلف هستید به وضو گرفتن در ظرف آینده،

**شاگرد:** ولو نماز وجوبش فعلی نشده

**استاد:** ولو وجوبش فعلی نشده، حالا فرض کنید وجوبش هم فعلی شده، حالا اینجوری، آنش خیلی مهم نیست. حالا بعد از وقت مثلا، اوّل وقت هست، شما مکلف هستید که فرض کنید یک ساعت دیگر وضو بگیرید، آن چیزی که تکلیف شما را موید، الآن فعلا تخییری است، شما مکلف هستید در آخر وقت، در آخر وقت که دیگر وضو بگیرید قبل از اینکه قضا بشود، وضو بگیرید و با وضو نماز بخوانید، پس بنابراین بحث این هست که تکلیف از همین الآن به نماز با وضو تعلق گرفته، نه اینکه می‌گوییم اگر در آخر وقت آب داشتی آن وقت وضو بگیر، نه، اگر الآن آب داشتی آخر وقت وضو بگیر، خب الآن که شما آب دارید حق ندارید آب را ساقط کنید، بله اگر شما آب را ریختید، تکلیف بقاءً دیگر نیست. یعنی تکلیف نسبت به آینده همین الآن که فعلیت پیدا می‌کند فعلیتش متوقف بر بقای آب نیست، هر زمانی که آب داشتید شما موظف هستید که این آب را حفظ کنید برای آن زمان علتش این است که موضوع فعلی است، و شما نمی‌توانید موضوع را از بین ببرید، چون موضوع آب به وجوده الحدوثی بود، نه بوجوده البقایی.

**شاگرد:** ؟؟؟ واجب می‌شود؟

**استاد:** نه حالا آن یک بحث دیگر است، حالا آن

**شاگرد:** حدوث تکلیف مشروط است نه بقائش.

**استاد:** حدوث یعنی بقا، نه بحث این است

**شاگرد:** آب به وجود، یعنی تکلیف برای فعلیتش باید آب بیاید اما وقتی فعلی شد دیگر ربطی به این ندارد که این آقا آب را

**استاد:** بحث اینها نه، اینها نه، باز این دو تا، این را می‌خواهم تفکیک کنم همین است، اگر شما آب را ریختید تکلیف از بین می‌رود، این یک مقداری این بحثی که اندماجی که در این بحث هست که ذهن‌ها را چیز می‌کند، آن این است که مسلم است انسان وقتی آب ریخت تکلیف چیز ندارد تکلیف بما یطاق که صحیح نیست، ولو اینکه بالاتیان هم باشد، آن مطلبی که آقای صدر می‌گفتند که تکلیف حدوثش فقط شرط هست بقایش شرط نیست، ما گفتیم درست نیست. بقای تکلیف هم به بقای قدرت متوقف است بحث این نیست. بحث این است که در همان آن اوّل تکلیف به وضو در آخر وقت متوقف بر وجود آب در آخر وقت نیست، متوقف بر وجود آب در اوّل وقت است، همین الآن شما مکلف هستید، اوّلا که قدرت دارید، همین مقدار قدرتی که الآن دارید قدرت حدوثی بر تکلیف نسبت به آینده، تکلیفی که متعلقش آینده است، تکلیف اگر متعلقش آینده باشد قدرتی که الآن دارم نسبت به آن تکلیف آینده کافی هست برای اینکه این تکلیف به فعلیت برسد، عقل انسان در تکلیف بیش از قدرت حین التکلیف را شرط نمی‌داند به این معنا که الآن من قدرت دارم بر شیء در آینده، خب وقتی قدرت دارم این تکلیف فعلی است، تکلیف که فعلی شد باید قدرتم را حفظ کنم، چون حفظ قدرت جزء اصلا موضوع نیست، یعنی بقای قدرت و منهنا یظهر که خلطی آقای روحانی در مثال دومش هم کرده از اینجاست، ایشان می‌گوید که شما باید، اوّلا مثال اوّلی که عرض کردم اینکه ما می‌گوییم باید حفظ ماء بکند علتش این بود که شرط فعلیت تکلیف الآن به وضو در آینده قدرت آینده نیست. قدرت الآن نسبت به وضو در آینده برای فعلیت وجوب وضو در آینده کفایت می‌کند این یک. اما نقض دومی که ایشان، مطلب دومی که ایشان مطرح کردند که تکلیف اقتضا می‌کند که من قدرتم را صرف او بکنم، بحث این هست که آن چیزی که شما می‌گویید اگر در واقع من چون الآن قدرت دارم، الآن که قدرت دارم نسبت به شیء آینده تکلیف پیدا می‌کنم، آن چیزی که شرط تکلیف هست قدرت حدوثی است، این یک توضیح فرمایش، من تصور می‌کنم آقای صدر فرمایشی که دارد کلام آقای هاشمی درست احتمال می‌دهم منتقل نشده باشد، بحث آقای صدر حدس می‌زنم همین بوده، ایشان می‌خواسته بگوید قدرت الآن بر تکلیفی که متعلقش آینده است کفایت می‌کند.

**شاگرد:** مبناست در واجب مشروط و اینها دیگر، بعضی این را قبول ندارند.

**استاد:** بله می‌دانم. به اصطلاح این بحث، بحث مقدمات مفوته را که مطرح می‌کنم در همان بحث‌هاست، نمی‌خواهم آن چیز بکنم، ولی بحث آخر آن فرمایشی که آقای صدر به حسب ظاهر دارد خیلی فرمایش ضعیفی به نظر می‌رسد، اصلا اینکه شخص بعد از اینکه قدرت ازش سلب شد باز هم بخواهد آن را تحریک بکند، البته من دیروز با آن توجیه فعلیت فاعلیت و اینها خواستم فرمایش آقای صدر را توضیح بدهم، روی مبانی ایشان و الا که آن هم باز، ولی یک احتمال دیگر هم می‌دهم که درست مطلب منعکس نشده حالا تقریرات آقای حائری را من پیدا بکنم این مطلب را دنبال می‌کنم. علی ای تقدیر حالا بگذارید مطلب را جمع بکنم، در اینکه هیچ تکلیفی نمی‌تواند نسبت به حفظ موضوعش داعویت داشته باشد این برهان عقلی روشن دارد، چون فرض این است که موضوع مقدرة الوجود فرض شده، با فرض مقدرة الوجود حفظ موضوع یا اعدام موضوع یا تحصیل حاصل است یا امر به ضدین است و هر دویش محال است. و آن مثال‌هایی که هست به خاطر این هست که خلط شده، موضوع را درست تحلیل نشده. آن چیزی که موضوع هست تکلیف حفظ آن را نمی‌طلبد، و آن چیزی که حفظ او را می‌طلبد موضوع نیست، این چکیدۀ عرض ما نسبت به بیان است. عمدۀ بحث پاسخ مرحوم نایینی این مطلبی بود که عرض کردیم که اینجا قدرت هست هم قدرت نسبت به اهم هست هم قدرت نسبت به مهم هست، بله قدرت نسبت به جمعشان نیست، و شرط تکلیف قدرت به جمع بین دو تکلیف نیست، شرط دو تکلیف قدرت به مجموع المتعلقین نیست، قدرت به جمع بین متعلقین نیست، قدرت به تک تکشان هست ولی اینجا قدرت به تک تک هم هست، اینجا نه قدرت به جامع است، قدرت به تک تک افراد هست، قدرت تعیینی نسبت به مورد الف هست و قدرت تعیینی نسبت به مورد ب هست. پس بنابراین راه حل مرحوم نایینی راه حل قضیه نیست.

**شاگرد:** این حرف شما جواب ندارد؟

**استاد:** حالا یکی یکی داریم می‌رویم. ببینیم راه حل‌های دیگر آقای صدر راه حل دارند دیگران راه حل دارند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد